

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز
سال دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۵

اشکانیان و دیگر شاهزادگان اشکانی مروج ادیان خارجی^۱

دیتر متسler^۲
ترجمه رضا اردو^۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۲
تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۹

چکیده:

مقاله حاضر درباره شخصیت‌های مختلفی از دوران اشکانی و پسااشکانی است که ادیان گوناگون را تبلیغ یا حمایت می‌کردند: شامل مانی، ابگرهای ادسا (پیروان مسیحیت)، گریگور روشنگر در ارمنستان (معروف به رسول ارمنستان)، ایزاتس آدیابنی (نوکیس یهودی)، آن‌شی‌گائو (مبلغ بودایی در چین) و بلاش (راهب مرموز در تراکیه).

از دیدگاه اروپایی، همانطور که یوزف ولسکی^۴ مرتباً آن را نقد می‌کرد، شاهنشاهی اشکانی^۵ برای مدت طولانی فرهنگی حاشیه‌ای پنداشته می‌شد. در دیدگاهی گسترده‌تر همچون قدرتی گذرا، چه از لحاظ زمانی و چه مکانی، ارزیابی می‌شد؛ که اگر در بافت تاریخ جهانی به آن نگرسته شود قدرتش میان دولت‌های سده پنجم تقسیم شده بود. در دوران پیشامسیحی^۶، فرهنگ هلنی-رومی در غرب تا فرهنگ بودایی در شرق و از طرف دیگر فرهنگ کوچگردان آسیای مرکزی^۷ در شمال تا مردمان بدوی و

۱. این مقاله، ترجمه‌ای است از:

Metzler, Dieter, *Asakiden und andere Parthische Fürsten als anhangender Fremder Religionen*, *Anabasis* 1, 2010, pp. 226-235.

۲. استاد تاریخ باستان دانشگاه مونتسر rittera@uni-muenster.de

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران rezarardou@ut.ac.ir

4. Wolski 1985, 1993. Vgl. Altheim-Stiehl 1970, 4.

۵. آخرین نگارش‌ها: Hackl, Jacobs, Weber 2010.

6. Metzler 2004, 565-576 & 577-600; 2009, 169-173.

7. Olbrycht 1998.

دولت‌شهرهای شبه‌جزیره عرب و آفریقایی‌های ساکن کرانه‌های دریای سرخ در جنوب همگی به واسطه تجارت اقلام گرانبها در ارتباط بودند. از طریق همین راه‌های تجاری، مبلغان مذهبی کارگزاران انتقال فرهنگ میان حوزه‌های فرمانروایی مزبور بودند. هنگامی که استرابون (1.2.1 C14) می‌گوید قدرت روم و اشکانی دانش جغرافی را بسیار گسترش داده یا اگر مانی، که ابتدا به او پرداخته خواهد شد، شهرتش در چهار گوشه دنیا مورد تمثیل بوده در راستای همین موضوع است. او از بابل، ایران، روم، اتیوپی و چین نام می‌برد.^۱ با نگاهی فراخ و دقیق روشن می‌گردد که در ایران اواخر سده سوم میلادی، سده‌ای که کردیر در آن می‌زیسته، ادیان مختلفی وجود داشته است. کردیر در کتیبه‌اش خود را میان یهودیان، مسیحیان، بوداییان، هندوها و مانویان برجسته می‌کند.^۲ از آنجا که بعید است این گروه‌های دینی یکباره در زمان ساسانیان وارد شاهنشاهی شده باشند، باید بیشترشان را متعلق به زمان اشکانیان دانست. در کنار یهودیانی، که از زمان اسارتشان در بابل در بین‌النهرین بودند^۳، مسیحیان هم حضور داشتند. آنها در همه جا پراکنده و بسیار سازمان‌یافته بودند به طوری که رویدادنامه اربلا از حضور ۱۷ یا ۲۰ اسقف در سال ۲۲۴ م در قطر و بحرین کنونی می‌گوید. اربلا خود از سال ۱۰۴ میلادی مقرر اسقفان بود.^۴ همچنین بحث‌های سودمندی درباره تبلیغات بودایی در ایران وجود دارد.^۵

بسیاری از گرایش‌ها به ادیان دیگر را اشراف متصل به ساختار شاهنشاهی اشکانی پشتیبانی می‌کردند - یا به عبارتی منابع معمولاً از طریق آنان است که در این باره اطلاعات می‌دهند.^۶ این حقیقت که اعضای خاندان اشکانی، که حدود نیم‌هزاره فرمانروایی کردند، به تجربه ادیان جدید روی باز نشان دادند ارزش تدقیق دارد.

تعلیمات مانی (۲۷۶-۲۱۶)، بنیانگذار دین التقاطی-شوی مانوی^۷، در شرق تا کوانتو^۱ در جنوب چین گسترش یافت و تا زمان دودمان مینگ^۲ (۱۶۴۴-۱۳۶۸) ادامه داشت. از طرف دیگر آموزه‌های او از

1. Metzler 2004, 584ff.

2. Gignoux 1991; Mosig-Walburg 1982, 77ff.

3. Neusner 1958.

4. Kawerau 1985, 19ff

Hartmann 2000, 135 & 139 است، برای اعتبار آن است.

5 Bulliett 1976; Facenna 1981

برای نخستین تبلیغات بودایی در ایران بنگرید به Fussman 1987, 780f.

۶. نام‌شناسی آن دوران اطلاعاتی را فراهم می‌کند: نام‌های فراوان زردشتی میان مسیحیان نخستین گستردگی دین جدید در ایران را نشان می‌دهد (Braun 1915, VII).

7. Klima 1962; Ries 1988; Sundermann 2009.

جنوب سبیری^۳ و پادشاهی اوغور در آسیای مرکزی تا مصر قبطی منتشر شد. او معروفترین و مؤثرترین شخصیت دینی اشکانی بود که رهنمودهای سخت و مرموز و شویت باوری اش در مکتبها و شیوههای زندگی کاتارها^۴ در اروپای قرون میانه نیز ادامه یافت.^۵ زندگی نامههای مانی بسیار ناهمگون هستند.^۶ عموماً گزارش ابن ندیم در الفهرست، اواخر سده دهم میلادی، در این باره مورد اعتماد قرار میگیرد.^۷ پدرش فتق یا فاتک - پاتک، فاتیک، پاتیکوس در منابع دیگر - و مادرش مایس - همچنین اوتاخیم و مریم - بود که هر دو از خاندان اشکانی دانسته شدهاند. منبعی چینی مادرش را از دودمان کیم-ست-گیون^۸ معرفی کرده که هنینگ آن را خاندان کامساراکان ارمنی-اشکانی شناسایی کرده است.^۹ پدرش از همدان بود و در تیسفون زندگی می کرد. او در معبدی در تیسفون به ریاضت گرایش یافت، متحول شد و به فرقه مغتسله گروید.^{۱۰} مانی در این حلقهها رشد کرد - در روستایی به نام مردینو در بین النهرین متولد شد. حتی پدرش نیز مصمم به پیگیری مسلک مذهبی خود شد! مانی در سن دوازده سالگی دریافت وحی را تجربه کرد: فرشته «توم» (قرین، همزاد)، به نام خداوند بهشت نور، به او وحی کرد که از مردم کناره بگیرد و پس از دوازده سال فرشته دوباره ظاهر شد و از او خواست تا ادعای پیامبری کند.^{۱۱} در سال ۲۴۰، دومین شاه بزرگ دودمان جدید، شاپور یکم، به تخت رسید. بنابراین فعالیت های مانی اشکانی در زمان ساسانیان انجام شد. از میان مبلغان مانی مارامو به همراه نقاش - تغییر در کاربری نقاشی (در کتاب) از کارهای شناخته شده مانی است - و شاهزاده اردبان (ویسپور)، که با توجه به نامش احتمالاً اشکانی از ابرشهر خراسان بوده است، بودند.^{۱۲} گزارش اشکانی بودن خاستگاه بنیانگذار دین، همانطور که بالاتر گفته شد، در منبع عربی متأخر آمده است و از این رو گاهی جدی گرفته نمی شود یا حتی آن عنوان را

1. Quanzhou
2. Lieu 1985, 212.
3. Maenchen-Helfen 1951, 311ff.
4. Cathars
5. Sproemberg 1971, 85ff.
6. Sundermann 2009.
7. Al-Nadim 1970, 773ff.
8. Kiem-sat-gion
9. Henning aO.
10. Al-Nadim 1970, 774. Klima 1962, 218f.
11. Al-Nadim 1970, 774f. Klima 1962, 223.
12. Andreas, Henning 1933, 12: M2 RII 3.

الگوی ادبی برای اشرافی نمودن شخص مورد نظر می‌پندارند.^۱ با این حال، همان‌طور که با مقایسهٔ مجموعه موارد ارائه شده می‌توان دید، دلیلی برای قبول آن وجود ندارد. این حقیقت که مانی، در منابع در دسترس حال حاضر، اشاره‌ای به خاستگاه اشرافی خود نکرده احتمالاً به تدبیر او تفسیر می‌شود: هرگونه اشاره به دودمان شکست‌خورده در میان ساسانیان بدیهی بود که ناکارآمد باشد. موقعیت احترام‌آمیزی که مانی در برابر شاپور یکم کسب کرد نشان می‌دهد که شاه مزبور شاهی روشنفکر بوده است؛ چرا که شاپور به سموتل، رهبر یهودیان، نیز توجه نشان داد. جدا از آن، مادرش شاهزاده‌ای اشکانی بود و بخاطر اصل و نسب اشکانی مانی بود که توانست آموزه‌هایش را گسترش دهد و شایستگی خود را بنمایاند. دانشمندان دین مانوی را ردیابی کرده‌اند.^۲

مانی برای آنکه مکتبش، که ترکیبی از عناصر بودایی و مسیحی و مهری و زردشتی بود، را در جامعهٔ متمدن اواخر اشکانی و اوایل ساسانی اشاعه دهد - همان‌طور که کلیما اختصاراً بیان کرده - پدیده‌هایی چون بحران‌های اقتصادی، مشکلات اجتماعی و نابرابری فرهنگی که در زمانه‌اش وجود داشت را در بستری بی‌زمان دستاویز طرح کلی اندیشهٔ خود قرار داد. از این رو مکتبش با پیوند زدن مصیبت‌هایی که وابسته به زمان و مکان نبودند جهانی شد و در نسل‌های بعد نیز ادامه پیدا کرد. محتوای تاریک و بدبینانهٔ اندیشه‌اش برای مردمان تحمل رنج را ساده‌تر و آنها را وارد فضای مرموزی می‌کرد که در آنجا سرانجام می‌توانستند به آسایش و رستگاری برسند.^۳

نسب گریگور روشنگر (ح. ۲۵۳-۳۲۵ م)^۴ - که ارمنستان را مسیحی کرد و همچنین یک نسل پس از مانی بود - را نیز به اشکانیان می‌رساند. بنابر "تاریخ ارمنستان" موسی خورنی، که البته دیگر منابع نیز با آن هم‌نظر هستند، گریگور با وجود نام یونانی‌اش اصل و نسی اشکانی داشت - یکی از دو پسر آنک^۵ از خاندان سورن بود.^۶ آنک به تحریک شاپور یکم در سال ۲۵۳ م. خسرو، شاه اشکانی-ارمنی، را کشت تا پسرش را آزاد کند. گریگور سپس برای آنکه به کمک عمه‌اش (خسرووهی^۷)، همسر شاه هپتالی

1. Scheftelowitz 1933, 403f. Klima 1962, 159 n. 17: «مشکوک» & 284 n. 9: «احتمالاً».

2. Widengren 1961, 48ff. Puech 1972.

3. Klima 1962, 198.

4. Chaumont 1969, 131ff.

5. Anak

6. Chaumont 1969, 132.

7. Khosrovuhi

(کوشانی؟)، به چین برود نزد ساسانیان رفت.^۱ او کودکی‌اش را در کاپادوکیه و شهر قیصریه گذراند؛ جایی که همسر مسیحی بورتار ایرانی، از همراهان انک، عقایدش را به او آموزش داد. منابع گرچه از تغییر کیش تیرداد (۳۰۲ م) سخن گفته‌اند اما دربارهٔ ارتباط خاندان پادشاهی ارمنستان با دین مسیحی هیچ اطلاعاتی ارائه نمی‌دهند. مسیحی شدن ارمنستان توسط گریگور رویدادی مهم در سه سدهٔ نخست تبلیغات دین مسیحی بود.^۲ گریگور، شاهزادهٔ اشکانی-ارمنی، خود طی تعلیماتی که در خارج از زادگاهش دید مسیحی شد.

حدس جسارت‌آمیز دیگر بلاش، راهب دینوسوس^۳ در قبیلهٔ پسین^۴ تراکیه، است و از روی نامش احتمال دارد که اشکانی مهاجر بوده باشد. بلاش نام شش شاه اشکانی در سده‌های اول و دوم میلادی بوده و برگرفته از قبیله‌ای افسانه‌ای است که مورخان عرب آن را ذکر کرده‌اند.^۵ این نام در زمان ساسانیان تنها از اواخر سدهٔ چهارم دیده می‌شود. یوستی آن را نامی گوتیک می‌داند. گوت‌ها بعدها به تراکیه آمدند در حالی که ارتباط اشکانیان با دودمان‌های همسایه را می‌توان از زمان دکبالوس^۶ و پاکر دوم نشان داد.^۷ بلاش با الهام از دینوسوس در سال ۱۱ ق.م علیه شاه رسکوئریس^۸ و سپس علیه عمویش، ژیمتالکس^۹، پیشگویی کرد و فعالیتش را تا منطقهٔ خرسنسس کریمه گسترش داد تا آنکه سرانجام از سپاه کنار گذاشته شد. اینکه کجا و چه زمانی بلاش دانای^{۱۰} دینوسوس شد مشخص نیست.

شاهان مسیحی ابگر پنجم و هشتم، که اشکانی نبودند اما در زمان اشکانیان حکومت عرب ادسا^{۱۱} را در اختیار داشتند، بخاطر فرهنگ ایرانی‌شان - برای نمونه نام یکی از اسقف‌هایشان اوشتاپ = هوستاسپس بود - به «دختر اشکانیان»^{۱۲} ملقب بودند. فرهنگ اشکانی، همین‌طور سنت ادبی سوری ادسا / اُرهای /

1. Chaumont 1969, 132.

2. Yevadian 2007.

3. Dio Cassius 54,34,5.

4. Bessen

5. Justi 1895, 345.

6. Dekebalus

7. Olbrycht 1998, 187 n. 67.

8. Rheskuporis

9. Rhoimetalkes

10. Ovcharov 2005, 78ff.

11. Segal 1970.

12. Widengren 1960, 6. Segal 1970, 65.

اورفه، همچنان پس از فتوحات رومیان تحت فرمان سپتیموس سوروس باقی مانده بود. با آنکه ابگر پنجم را با نامه‌ای جعلی^۱ و نقشی افسانه‌ای^۲ با مسیح مرتبط دانسته‌اند، اما کلیسایی مسیحی در زمان ابگر هشتم - در نزدیکی کاخش؟ - ساخته شده بود که وجودش را گزارشی تاریخی گواهی می‌دهد که در سال ۲۰۱ م. توسط سیل بزرگی ویران شد.^۳ گروه‌های مختلف مسیحی و نویسندگان مهم مسیحی، مانند بردسانس، در ادسا و تحت فرمان ابگرها کار می‌کردند. تا آنجا که به سنت مسیحی مربوط می‌شود، ارجاعاتش نه تنها به غرب شاهنشاهی اشکانی برمی‌گردد بلکه آنجا که در موضوع تولد مسیح به سه مغ ایرانی اشاره دارد نگاهش به شرق است.^۴ تیرداد ارمنی - اشکانی نیز همچون مغی نزد نرون رفت تا او را وارد آئین رازورز مهر کند و او را چون خدایی ستایش کرد.^۵

هم‌عصر جوان‌تر ابگر پنجم ایزاتس^۶ آدیابنی به مرکزیت اربلا بود که او هم در غرب شاهنشاهی اشکانی قرار داشت. او در سال ۳۶ م به دین یهودی گروید. نامش به باورهای دینی ایرانی اشاره دارد: براساس یوستی، شکل یونانی آن ایزد ایرانی یَزَت را بازسازی می‌کند.^۷ فلاویوس یوسفوس داستانش را روایت کرده است (Ant. 1 Judges 20: 17-96): مُنبازس، پدرش، ایزاتس که پسر محبوبش بود را برای آنکه از برادر بزرگترش تقلید نکند به اسپاسینو خاراکس بین دهانه فرات و دجله در کران خلیج فارس نزد شاه اَبِنرگیوس^۸ فرستاد. او در آن فضای تجاری دنیادوست توسط انانیاس، مربی و نگهدارنده‌اش، به دین یهودی گروید و سپس خود در این زمینه بر زنان شاهان خاراکس تأثیر گذاشت (Josephus 34). پس از مرگ پدرش، منبازس، به آدیابن برگشت و در آنجا بود که متوجه شد مادرش، هلنا، نیز به دین یهودی گرویده است. با وجود نگرانی‌های سیاسی انانیاس و مادرش، او اصرار داشت که برای اثبات تغییر کیشش باید ختنه شود. وقتی برادر و خانواده‌اش کناره گرفتند، اشراف آدیابن مقاومت کردند زیرا نوکیشان از آیین‌های کشور بیزاری می‌جستند. اما با وجود تمام گرفتاری‌ها و حمله‌ها، ایزاتس به سختی بر دین جدید پای فشرد. تنفر نخبگان محلی نسبت به انحراف از سنت‌ها را می‌توان در واکنش سکاها به

1. Desreumaux 1993.

2. *Vna Icon*. Segal 1970, 76ff. Belting 1990, 233ff.

3. Segal 1970, 24f.

4. Justi 1895, 369.

5. Dio Cassius 62, 5, 2. Lerouge 2007, 327ff.

6. Neusner 1958, 58ff.

7. Justi 1895, 145f.

8. Abennergios

سلوک خاص مذهبی اناخارسیس^۱ (Herodotus 4, 76) و بعدها به رفتار سکولس^۲ (4,78) دید. گرایششان به افکار یونانی را می‌توان از طرد ارزش‌های سنتی و اعدام پایبندان به سنت دریافت. از طرف دیگر، مثال دیگری می‌تواند نشان دهد که توجه به سنت‌ها در بابل عصر اشکانی چگونه بوده است: در سده دوم پیش از میلاد، اددندین-احه^۳ در کاخش در گیرسو^۴ مجسمه‌ای دوهزارساله از گودئا^۵، که در معبد متروکه سومری کشف شده بود، را به نمایش گذاشت^۶ «تا گذشته را به آینده پیوند دهد و سند فرمان و قدرت الهی را حفظ کند»^۷. پیوندی که ایزاتس آن را در گرویدن به خدای یهود یافت. و آخرین، و البته نه کمترین، آن‌شی‌گائو^۸ - یکی از مهم‌ترین مبلغان بودایی و مترجمان در چین بود. بخش اول اسم او (آن) نام شاهنشاهی اشکانی = آنسی/آنزی به چینی است. حدود یک سده پیش، پلیوت در سال ۱۹۱۱ طی سخنرانی‌ای درباره نام «نگان چه-کائو»^۹ صحبت کرد.^{۱۰} اگرچه تحقیق او درباره املائی نام مزبور بود اما اشتباه است اگر بعد تاریخی موضوع را در نظر نگیریم. در سال ۱۹۷۶، توانستم به لداخ/غرب تبت سفر کنم. در صومعه بودایی شنکار، در نزدیکی شهر له^{۱۱}، زیر دیوارنگاره‌های دینی سالن ردیفی از روحانیان بلندمرتبه بودایی با ریشی تیره و سرپوش ایرانی باشلق‌مانند بودند و پرسشی که مطرح شد این بود که نام و خاستگاه آنان چیست. حقایق مرتبط با زندگی و کار آن‌شی‌گائو را فورته^{۱۲} تحت عنوان تک‌نگاری *An Shigao and his Offspring. An Iranian* در سال ۱۹۹۵ در کیوتو به چاپ رساند. نخستین گزارش درباره آن‌شی‌گائو حدود سال ۲۰۰ م ثبت شده که او را «بوداسفی»^{۱۳} که از آنزی آمد و به شی‌گائو معروف شد» معرفی می‌کند.^{۱۴} او

1. Anacharsis

2. Skyles

3. Adadnadin-ahhe

4. Girsu

5. Gudea

6. Kose 2000, 414 & 416 همراه با نمونه‌های دیگر از دوره اشکانی

7. Kose 2000, 425. P. O Harper.

8. An Shigao

۹. نام شخصی که در سال ۱۴۸ به چین رفت و عقاید بودایی را تبلیغ کرد و در سال ۱۷۰ م درگذشت. -م

10. Pelliot 1912, 106.

11. Leh

12. A. Forte

13. Bodhisattva

در سال ۱۴۸ م در دربار هان در لویانگ^۲ - احتمالاً با کمک بومیان^۳ - ظاهر شد. او در مدت بیست سالی که آنجا بود پس از شناسایی فهرست متون سده چهارمی، ۳۰ متن بودایی - از هر دو شاخه هینایانا و مهاییانا - را از زبان پراکریت به چینی ترجمه کرد. اینکه او کجا زبان پراکریت را فراگرفت مشخص نیست. آیا او از یکی از خاندان‌های اشکانی شرق ایران/شمال هند، که زبان پراکریت در آنجا جریان داشت، آمده بود؟^۴ یا به هند رفته - همانطور که کمی بعد از او مانی رفته بود - و زبان پراکریت را در آنجا آموخته بود؟ چرا او دربار اشکانی (کدام دربار) را ترک کرد؟ روایت رایج سنت بودایی از نیمه سده سوم می‌گوید «او از حق حکومتش چشم پوشید تا خود را کاملاً وقف دین کند»^۵، بدین ترتیب عمو یا برادر کوچکترش را جانشین خود کرد.^۶ او حداقل توانسته به میزبان چینی‌اش اطلاع دهد که از دربار آمده است. او را در دربار پادشاهی به عنوان حاکم (zhizi) اشکانی می‌شناختند، لقب «مارکی»^۷ (hou) دریافت کرد و با احترام به فرماندهی سوارکاران منصوب شد.^۸ بنابراین او نه تنها آموزگار محترم بودایی بلکه مهمان بلندمرتبه‌ای از منظر سیاست خارجی بود. اشتراکات تذکره‌های بودایی با متون سیاسی - اداری تطابق این موضوع را نشان می‌دهد. نوادگان آن‌شی‌گائو، که عموماً در سده هشتم در منصب‌های بالا قرار داشتند^۹، مسلک مذهبی نداشتند و در تاریخ بودایی نقشی ایفا نکردند. او تنها اشکانی بودایی نبود؛ معتقد جوان‌تر از او، آن‌سوان^{۱۰}، بدون آنکه نسب اشرافی داشته باشد (با آنکه اشاره‌ای به آن نشده) پیش از سال ۱۸۹ م به لویانگ رسید^{۱۱} و خود را وقف دین بودایی کرد. ایرانیان دیگری نیز در این زمان در چین دین بودایی را تبلیغ می‌کردند: سه سغدی با نام کانگ^{۱۲}، که از سمرقند آمده بودند و نمی‌توانستند از

1. Forte 1995, 106.

2. Luoyang

3. Forte 1995, 72.

4. Forte 1995, 69 n. 13; De la Vaissiere 2002, 84.

5. Forte 1995, 66.

6. Forte 1995, 68 n. 9.

7. marquis

8. Forte 1995, 81.

9. Forte 1995, 22 & 107.

10. An Xuan

11. Forte 1995, 82. Tajadod 2002, 374.

12. K mg

خاندان اشرافی بوده باشند، پس از آن‌شی‌گائو به چین آمدند.^۱ کانگ سینگ-هوی (۲۸۰-۲۲۲ م) از خانواده بازرگانی بود که از هند به جیاوژی^۲ (شمال ویتنام) آمده بودند.^۳ بنابراین موضوع یافتن نسب سلطنتی رهبران مذهبی، چه بنیانگذاران و چه مبلغان، که نوکیشان نخست سعی دارند بزرگان‌شان را در آن مقام نشانند نیست. خاستگاه سلطنتی برای بودا قائل شدن یا تبار مسیح را از قبیله اشرافی داوود دانستن الگویی ادبی برای تذکره‌نویسان بوده است اما آنگاه که موضوع به یک شخص خاص محدود می‌شود، اسناد کافی برای اثبات اشرافی بودن آن وجود ندارد. بنابر این رویکرد تاریخی، مجموعه‌ای از اشراف شاهنشاهی اشکانی وجود داشتند که به ادیان خارجی گرایش یافته‌اند. البته که تغییر کیش دادن امتیازی برای اشراف به حساب نمی‌آمده است. اما بخاطر همان نسب‌شان در منابع ذکر شده‌اند و - همانطور که در ابتدا ذکر شد - متون تذکره‌ای تفاوتی میان افراد خاص با گروهی از افراد قائل نیستند. می‌توان گفت تنها در زمان ساسانیان است که اعمال شهیدان مسیحی را گزارش کرده‌اند. از طرف دیگر در نظام فئودالی، نظیر شاهنشاهی اشکانی، اشراف از طریق مهمان‌نوازی خاندان‌های دیگر، تحصیل شاهزاده در دربارهای دوست و ازدواج‌های دودمانی ابزارهای زیادی برای ایجاد روابط گسترده داشتند. اشکانیان به خودی خود بیش از دیگران پذیرای خارجی‌ها نبودند اما ساختار فئودالی آنان و امکانات سیاسی و ارتباطی‌شان موجب می‌شد تا افراد بتوانند اینگونه فعالیت‌ها را انجام دهند در حالی که در امپراتوری متمرکز روم و با فرهنگی که در آن غالب بود اینگونه اقدامات دیده نمی‌شد. وضعیت جغرافیایی و تاریخی اشکانیان جذب فرهنگ‌های مختلف را ممکن می‌ساخت.

منابع و مأخذ:

- Altheim, F., Stiehl, R. 1970: *Geschichte Mittelasiens im Altertum*, Berlin.
- Altheim-Stiehl, R. 1985: Der Beginn der sassanidischen Reichsherrschaft in P. Kawerau (Übers.), *Die Chronik von Arbela (CSCO 468)*, Löwen, 13° 16.
- Andreas, F. C., Henning, W. 1933: Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan II in *Sb. Pr. Ak. Wiss.*, 294° 363 [= W. Henning, *Selected Papers I*, 191° 260].
- Belting, H. 1990: *Bild und Kult. Eine Geschichte des Bildes vor dem Zeitalter der Kunst*, München.

1. De la Vaissiere 2002, 77ff.

2. Jiaozhi

3. De la Vaissiere 2002, 78.

- Braun, O. 1915: *Ausgewählte Akten persischer Märtyrer*, Kempten-München.
- Bulliett, R.W. 1976: Nawbahaand the Survival of Iranian Buddhism *Iran* 14, 140° 145.
- Chaumont, M.-L. 1969: *Recherches sur l'histoire d'Arménie de l'avenement des Sassanides à la conversion du Royaume*, Paris.
- De la Vaissière, E. 2002: *Histoire des marchands sogdiens*, Paris.
- Desreumaux, A. 1993: *Histoire du roi Abgar et de Jésus*, Turnhout.
- Facenna, D. 1981: A New Fragment of Wall-Painting from Gh ga hr (Kuh-i Khvaga, Sistan, Iran) *EW* 31, 83° 98.
- Forte, A. 1995: *The Hostage An Shigao and his Offspring. An Iranian Family in China*, Kyoto.
- Fussman, G. 1987: A aok II: A ok and Iran in *EnCr* (www.iranica.com).
- Gerhardt, Th., Hartmann, U. 2000: *Ab Arsace caesus est. Ein parthischer Feldherr aus der Zeit Trajans und Hadrians* *Göttinger Forum für Altertumswissenschaft* 3, 125° 142
- Gignoux, Ph. 1991: *Les quatre inscriptions du mage Kirdīr*, Paris.
- Hackl, U., Jacobs, B., Weber, D. 2010: *Quellen zur Geschichte des Partherreiches. Textsammlung mit Übersetzungen und Kommentaren I-III*, Göttingen.
- Henning, W.B. 1943: The Book of the Giants *BSOAS* 11, 52° 74 (repr. in W.B. Henning, *Selected Papers* II: *Acta Iranica* 15, Leiden 1977, 115° 137).
- Kawerau, P. 1985: *Die Chronik von Arbela (CSCO 468)*, Löwen.
- Klima, O. 1962: *Manis Zeit und Leben*, Prag.
- Kose, A. 2000: Das Palais auf Tell A von Girsu. Wohnstätte eines hellenistisch-parthischen Sammlers von Gudeastatuen? *Baghdader Mitteilungen* 31, 377° 431.
- Lerouge, Ch. 2007: *L'image des Parthes dans le monde gréco-romain*, Stuttgart.
- Lieu, S.N. 1985: *Manichaeism in the later Roman Empire and Medieval China. A Historical Survey*, Manchester.
- Maenchen-Helfen, O. 1951: Manichaeans in Siberia in W. J. Fischel (ed.), *A Volume presented to William Popper*, Berkeley-Los Angeles, 311° 326.

- Metzler, D. 2004: *Kleine Schriften zur Geschichte und Religion des Altertums und deren Nachleben*,
- Münster.
- Metzler, D. 2009: Achsenzeit als Ereignis und Geschichte in Martin Fitzenreiter (Hrsg.), *Das Ereignis*.
- *Geschichtsschreibung zwischen Vorfall und Befund* (IBAES 10), London, 169° 174.
- Mosig-Walburg, K. 1982: *Die frühen sasanidischen Könige als Vertreter und Förderer der zarathustrischen Religion*, Frankfurt.
- al-Nadim 1970: *The Fihrist of al-Nadim*, ed. by B. Dodge, New York-London).
- Neusner, J. 1958: *A history of the Jews in Babylonia I: The Parthian Period*, Leiden.
- Olbrycht, M.J. 1998: *Parthia et ultiores gentes. Die politischen Beziehungen zwischen dem arsakidischen Iran und den Nomaden der eurasischen Steppen*, München.
- Ovcharov, N.D. 2005: *Perperikon. A Civilization of the Rock People*, Sofia.
- Pelliot, P. 1912: Les influences iraniennes en Asie Centrale et au Extrême Orient *Revue d'Histoire et de Littérature Religieuses*, N.S. 3, 97° 119.
- Puech, H. Ch. 1972: *Le manichéisme*, Paris.
- Ries, J. 1988: *Les Études manichéennes des controverses de la reforme aux découvertes de XXe siècle*,
- Lovain la Neuve.
- Schulz, M. 2000: *Die Charakene. Ein mesopotamisches Königreich in hellenistisch-parthischer Zeit*,
- Stuttgart.
- Sundermann, W. 2009: *Mani* in *EnlIr* (www.iranica.com).
- Sproemberg, H. 1971: Die Entstehung des Manichaismus im Abendland in H. Sproemberg, M. Unger
- (eds.), *Mittelalter und demokratische Geschichtsschreibung*, Berlin, 85° 102.
- Scheftelowitz, I. 1933: Stammt der Religionsstifter Mani aus dem iranischen Herrscherhaus der
- Arsakiden? in *Oriental Studies in Honour of Cursetji Erachji Pavry*, London, 403° 404.
- Segal, J.B. 1970: *Edessa, the Blessed City*, Oxford.
- Tajadod, N. 2002: Les premiers traducteurs des soutras bouddhiques en Chine, les Parthes An

- Shigao et An Xuan in Ph. Huyse (ed.), *Iran: questions et connaissances I: Periode Ancienne*, Paris, 363° 380.
- Wolski, J. 1985: Dans attente d'une nouvelle histoire parthe *Iranica Antiqua* 21, 163° 173.
- Widengren, G. 1960: *Iranisch-semitische Kulturbegegnung in Parthischer Zeit*, Opladen.
- Widengren, G. 1961: *Mani und der Manichäismus*, Stuttgart.
- Yevadian, M.K. 2007: *Christianisation de l'Arménie, Retour aux sources. La genèse de l'Eglise d'Arménie des origines au milieu du IIIe siècle I*, Lyon.

